



امیر یوسفی / پژوهشگر فرهنگ

اعتراف به شاعرانه زیستن

«اعتراف به زندگی» روایت پابلو نرودا، شاعر بزرگ شیلیایی (۱۹۰۴-۱۹۷۳م) از زندگی پرفراز و فرود خود در زمانه‌ای لبالب از تحولات دوران ساز است. او در این کتاب بی آن که عزم یا ادعای آموزگاری داشته باشد هنر زندگی شاعرانه را به مخاطبانش می آموزاند. کسی شیواتر و رساتر از خود «نرودا» نمی توانست سیر و سرگذشت این شاعر را شرح کند.

در «اعتراف به زندگی» می فهمیم که پابلوی جوان از لحظه‌ای که شعر، او را لمس کرد، عشق و طبیعت در جان مایه اشعارش خرید اما به زودی دریافت که شعر در غیاب «مردم» تقننی ناپایدار است: «حداقل کار شاعر باید کوشش فردی باشد برای سود همگانی. نزدیک ترین چیز به شعر می تواند یک قرص نان باشد.» (ص ۸۰)

«نرودا» که در اسپانیا و در خلال جنگ داخلی اش دچار انقلاب شخصیتی و شعری شده، از فاشیسم فرانکویی به ایدئولوژی استالینی پناه می برد و نان و صلح و مردم را در کانون زندگی شاعرانه اش می نشاند و می سراید: «جایی که انسان صدا ندارد/ صدای من آنجاست.»

این اما پایان ماجرای شاعر عشق پرداز و طبیعت گرا و مردم دوست نبود. سفری کوتاه به کشور پرو و بازدید از بقایای شهر اسطوره ای ماجویچیو، کشفی جدید برایش در پی داشت که به قول خودش «لایه ای جدید بر شعرم افزود.» (ص ۲۴۷)

«نرودا» پس از این سفر مکاشفه آمیز، «تاریخ» و «حکمت» را نیز به شعرش راه می دهد تا در کنار سیاست و مبارزه، مبهمان تازه ای هم بنشاند. حاصل این اشراق و انکشاف، میل به سمت انسان گرایی و شادی طلبی و امیدبخشی است. او که تا این زمان به «مردم» عشق می ورزید اکنون به «انسان» دل می بازد. «نرودا» اینک از مفهوم انتزاعی «خلق و مردم» ارتقا می گیرد و شعر را مونس مهربان «هر انسان» می شناساند. او اکنون در پناه این مکاشفه آخرالزمانی، بیشتر «شاعر زمین» است تا «شاعر سرزمین».

نرودا در «اعتراف به زندگی» نشان می دهد که می توان آن نقطه بغرنج ارشمیدسی را در جغرافیای زندگی یافت که محل تلاقی «خود» و «دیگری» است. او در عمر حسادت برانگیز خود، روی مرز به غایت باریکی راه رفت که هم رد پاهای زروبای یونانی روی آن جامانده بود و هم نشان قدم های فرانچسکو قدیس بر آن پیداست. به اندازه زوربا «زندگی خود» را دوست داشت و به اندازه فرانچسکو زندگی دیگران را. زندگی شاد و شکوفا و شریف و شیدایی را برای «خود»، برای «ما» و برای «دیگری» به یک اندازه می خواست. شاید برای ایران ما و نسل معیانی امروزش، این درس از نرودا آموختنی باشد که می توان زندگی زروبایی و زندگی فرانچسکویی را همزمان و هم عنان داشت. نرودایی بودن و نرودایی زندگی کردن، آن گونه زیستنی است که دست های زوربا را در دستان فرانچسکو می گذارد. نسل نو در ایران می تواند از روی دست این شاعر نان و صلح و عشق، مشق کند و بیاموزد که اقبال به زندگی سرخوشانه زروبایی، ضرورتاً به معنای فراموش کردن زندگی دگرخواهانه فرانچسکویی نیست. زندگی پابلو نرودا آن گونه که در «اعتراف به زندگی» روایت شده، گواهی بر امکان این تلفیق می تواند بود.



هادی خانکی / استاد علوم ارتباطات

دیدار ناگهان

نوشتن از خواننده هایم و خواندنی های این روزها کاری به ظاهر آسان ولی به واقع خیلی سخت است. هر کسی معمولاً چیزی می خواند و برایش جذاب می شود که به گونه ای برای دغدغه هایش پاسخی باشد و معلوم نیست این دغدغه ها برای دیگران همان وزن و اعتبار را داشته باشد.

بیشترین دغدغه من در این ایام خواندن و دانستن بیشتر و بهتر در باب چگونگی فهم جهان و جامعه پرشتابی است که در آن بسر می بریم و بازخوانی تجربه های دیگران و بازیابی توان خود در این میانه. به نظر من اگر بتوانیم «روایت خواندن و دانستن» و «قصه زندگی» خود را بازآفرینی کنیم، معنای مطالعه و جست و جو برای انجام آن آسان تر می شود.

روایت و قصه کتاب خواندنی این روزها بر مدار «گفت و گو و امکانش»، «مسأله ایران و دامنه هایش»، «توسعه و دشواری هایش»، «انسان و ظرفیت هایش» و «جهان نو و روندهایش» می چرخد. جهان زیست پاسارطانی من هم نگاه و ورود به این ساحت ها را تا حدود زیادی دگرگون کرده است، رهیافت ها و تجربه های دیگران به خصوص آنجا که در فهم مسائل و نحوه مواجهه با آنها هم ذات پنداری بیشتری می توان داشت، برای من جذابیت های ویژه ای داشته و دارد.

«دیدار ناگهان» زندگی نامه خودنوشت «مارتین بوبر» فیلسوف صاحب نام گفت و گو، از این نظر برای من این روزها بسیار جذاب بود. او که پیش از این هسته مرکزی فهم گفت و گویی را جایگزین «مخاطبه من و تو» به جای «شیء پنداری مخاطب گفت و گو» و رهایی از دایره بسته «من آن» تشخیص داده است.

در این کتاب کوچک ۶۸ صفحه ای از اهمیت و اولویت قدرت مواجهه با مسائل ملموس محیطی نسبت به غرق

شدن در مفاهیم انتزاعی و نظری به خوبی سخن می گوید. به نظر او کتاب ها و آدم ها را باید با هم دید، در آنجا که به خواننده با مخاطب توانایی مواجهه شجاعانه و دیدن مسأله ها را می دهند. فکر می کنم با توجه به ترجیحاتی که سیر و سفر در فضای شبکه ای در این دوران بر مطالعه متون مکتوب و طولانی یافته و تنگناهای معیشتی و اقتصاد زندگی نیز قدرت خرید کتاب خوانان را پایین آورده است دعوت به خریدن و خواندن کتاب هایی ارزان و کم حجم به واقعیت نزدیک تر باشد. کتاب «دیدار ناگهان» که با ترجمه حسین مرکبی در ماه های اخیر از سوی نشر هرمس منتشر شده است واجد این تناسب و ویژگی ها هست و در دایره یکی از آن مجموعه دغدغه هایم هم قرار می گیرد. این کتاب کوچک اندیشه بزرگ «بوبر» را در باب روی آوردن به گفت و گو و تجربه کردن آن در مواجهه با مسائل سخت به خوبی به تصویر درمی آورد. خود او در این باره به روشنی می نویسد: «اگر کسی در آغاز جوانی از من می پرسید ترجیح می دهم تنها با آدم ها رفت و آمد داشته باشم یا تنها با کتاب ها، بی شک پاسخم به نفع دومی بود، اما هرچه گذشت این پاسخ بیشتر تغییر کرد. نه به این علت که نسبت به کتاب ها یا آدم ها تجربه بهتری داشتم. بالعکس، کتاب های سراسر شادی بخش بیش از انسان های یک سره شادی بخش به سراغ من می آیند، اما تجربه های فجیع فراوان با آدمیان مرا چنان تغذیه کرده است که نفیس ترین کتاب ها نیز نمی توانست این کار را انجام دهد، تجربه های خوب، زمین را برای من بهشت کرده اند. از سوی دیگر هیچ کتابی نمی تواند کارهایی بیش از این برایم انجام دهد که مرکبم باشد تا بهشت والاترین روح ها.»

